

چهارشنبه • ۱۱ بهمن ۱۳۹۱ • سال دهم • شماره ۱۶۶۰ • ۷

روزنامه		
فرهنگ		
«هامون» را با «توس و لرز» ساختم، در گفت‌وگو با داریوش مهرجویی صفحه ۸		
رفتار نامعقول را رها کنید، سید محمد بهشتی صفحه ۸		
سینما دیوانگی است، در گفت‌وگو با فمکه جسنون صفحه ۱۰		

مکعب سفید		
به مناسبت نمایشگاه سالانه هنرمندان جوان در گالری الهیه		
در حوالی یقین و تردید		

به تازگی گالری الهیه میزبان نمایشگاه عکس چیدمان ویدیو و مجسمه از سری نمایشگاه‌های سالانه خود بود. ایسن نوع نمایشگاه		
گروهی که از سال ۱۳۹۰ شروع شده، با رویکردی به هنرهای طراحی، نقاشی، عکس و مجسمه برای معرفی جوانانی است که سعی دارند بدون تقلید و بدون تحت‌تاثیر قرار گرفتن از اساتید خود دست به آفرینش هنری بزنند.		

سیدامیر سقرطایی انتخاب‌کنندهٔ این مجموعه در مقدمهٔ نمایشگاه می‌نویسد: «در دومین دوره برگزاری این نمایشگاه سالانه، آثار ۱۲ هنرمند جوان، متولدین ۱۳۷۰ تا ۱۳۶۶ را انتخاب کردم. «جوانی من» عنوان این دوره از نمایشگاه سالانه «هنم» است. برخلاف دوره اول که ایده را انتخاب کرده و سپس هنرمندان را برگزیدم این بار هنرمندان جوان را آزاد گذاشتم تا بی‌اطلاع از نگرش و ذهنیت من، آثار برتر خویش را در آزادی کامل فکری و تکنیکی بیافرینند. در تمام مراحل خلق اثر از اتود تا اجرای نهایی، گفت‌وگوهای من با هنرمندان بیشتر در مقام یک همراه و مشاور ادامه داشته و سعی کردم از اعمال نظرهایی که به روحیه و اندیشهٔ هنرمندان خدشه وارد می‌کرد پرهیز کنم.»

نمایشگاه با اثری از هامون باقری متولد ۱۳۷۰ اصفهان با ۹ قطعه طراحی ۲۰×۳۰ سانتیمتر از مجموعه «فتار» شروع می‌شود که در دو ردیف افقی و عمودی قرار گرفته‌اند. طراحی ترکیب مواد روی کاغذ با زمینه خاکستری تیره است که توده‌ای سفید در آن قرار دارد و هویتی انسانی به خود گرفته است. نکته جالب، فقدان این رفتار در قطر هندسی این ۹ قطعه می‌باشد که کل کار را به دو نیمه مثلث بالایی و پایینی تبدیل کرده است اما هیچ‌گونه قرینگی در رفتار شی موردنظر وجود ندارد که خود بازتابی است از رفتارهای متناقضی من انسان روزگار. ما دومین اثر اختصاصی دارد به کتاویون برزگر متولد ۱۳۶۹ و دانشجوی کارشناسی مجسمه‌سازی. توده‌ای با شکل هندسی نامشخص با ابعاد ۵۰×۵۰×۶۰ سانتیمتر و از جنس نمد و پوست درخت نخل. توده‌ای اسرارآمیز با نام «درون» که در ابتدا قرم و جنس به کار رفته در آن به چشم می‌آید و سپس مخاطب با سعی فراوان می‌خواهد از درون آن با خبر شود که شاید، هم چون دستگیرش نشود. بهترین حالت برای چنین کارهایی تهیه ویدیو از روند ساخت چنین مجسمه‌هایی می‌باشد، چون خود روند ساخت، مهم‌تر از خود اثر می‌باشد.

صدرا بنی متولد ۱۳۷۰ و دانشجوی کارشناسی نقاشی، روی مقوا نقاشی آبرنگی کشیده است که بازنمودی از خود و هم‌سلان خودش می‌باشد. پسر جوانی با چهارچشم که از دو چشم پایین آن شک با قرم عجیب سر از تیر و در حال گوش دادن به موسیقی با هدهون است. جوانانی در عالم خود و منفک از پیراسون، منفعل و فقط نظاره‌گر. اما استفاده از رنگهای شاد، تضاد جیبیی به این نقاشی داده است. رنگ‌های قرمز

و زرد و سبز و استفاده بازنگوشانه از رنگ‌ها نودیشخ آئنده این نسل می تواند باشد. سینا چوپایی با لایت باکس‌های خودش توانسته به تصویر سازی معاصر دست پیدا کند. او که متولد ۱۳۶۹ و دانشجوی کارشناسی مجسمه‌سازی است با استفاده از تصاویر علمی و چاپ روی کاغذ رادیولوزی، رنگ صنعتی و نور در ابعاد ۲۰×۲۰×۷۳ دست به آفرینشی زده که هر تمبرداري از تصاویر فیلم‌های علمی- تخیلی است. استفاده از اعداد روی عکس مجسمه و تصاویر کنار و منظران با اعداد روی مجسمه، فضایی ساخته که می توان رابطه ذهن و اشیا را باز تعریف کرد. بر خورد ماشین گونه با مجسمه انسان در این تصاویر و استفاده از شماره‌ای تکراری، زندگی ماشینی ذهن را در عصر حاضر خاطرنشان می‌کند؛ ذهنی که گویا فقط برای کارهای خاص و زندگی خاص برنامه‌ریزی شده و هر شی باید مطابق با شمار بر چایش قرار بگیرد.

یکی از بهترین آثار نمایشگاه، مجموعه عکس محمد رضایی است. او که متولد ۱۳۷۰ و دانشجوی سینماس، تجربه زبستی خود را از اسارت پدر با عکس‌های ۱۵×۱۵ سانتیمتری که مانند تقویم دیواری چیدمان شده نشان داده، همراه با نامه‌های صلیب‌مخرد در مدت اسارت پدر که بین او و خانواده‌اش ردوبدل شده است؛ ترکیبی هوشمندانه از عکس و متن بدون هیچ‌گونه دست‌کاری کردن عکس‌های مستند. پرش‌های عکس‌ها هم که صورت پدر اسیر و خانواده را به‌جز بچه خردسال نشان می‌دهد، توجه ما را به رازی این داستان یعنی خود هنرمند معطوف می‌کند. ثمین فروغی با اینستایش «قدر مطلق» یک اثر کاملاً فمینیستی آفریده است. این اینستایشش دوکی شکل از پلکسی آینه و ۷۸ عدد سر ریش تراش مرده که به آن چسبیده و خرده‌موهای ریخته‌شده روی زمین تشکیل شده‌است، مجتبی قاسمی‌سر متولد ۱۳۶۶ با اثر اکریلیک روی بوم «جوج» از مجموعه «تسیرچه» و ملاحظت‌محب‌خواه متولد ۱۳۶۶ و کارشناس نقاشی با اثری از مجموعه «هوزاران شبی که از بی

هم گذشت» که به صورت لایت باکس و تلقیق مواد بر روی پلکسی و مهدی مجسمی متولد ۱۳۶۷ با آرایه اثر «وضعیت۶» از مجموعه «هوا، فضا» و با ترکیب مواد روی مقوا و اسیدمحمدرضا موسوی متولد۱۳۶۸ با اثری بدون عنوان و ترکیب مواد روی کاغذ، هر کدام دست به تجربه‌هایی نو در خلق اثر با استفاده از متدهای متفاوت زده‌اند که با تمرین بیشتر و جادانختن تکنیک خود می توانند حرف‌های زیادی برای گفتن داشته باشند. پونه مختارپور متولد۱۳۶۹ و کارشناس نقاشی که با دوخت‌ودوز روی عکس دیجیتال سعی در ایجاد ترکیب‌بندی جدیدی کرده که در نوع خود قابل توجه است. آخرین اثر نمایشگاه، مجسمه‌ای است اثر مجید کیهامر متولد ۱۳۶۹ از مجموعه «۲۴ ساعت» و از جنس پراقرین و فیبر گلاس در وان حمام و در حال فروپاشی، مجسمه‌ای بدون سرر با کف دستی که به بازویی وصل نیست (اصلا بازویی وجود ندارد) که باعث تعادل مجسمه در وان حمام شده است. این اثر که فضایی کوئینگ دارد، مخاطب را به یاد داستان‌های افکا می‌اندازد.

کریاس خاکستری		
«گیزلا» و «آلبک» ایرانی‌تر از ایرانی		

حسین عبدالهاشم پور		
به گمان من هم حق با «دکتر صادق زیباکلام» است؛ مقصودم گفته‌های ایشان در برنامه تلویزیونی «زاویه» است که از شبکه چهارم سیما پخش شد. آنجا که گفته‌اند: «در ۱۵۰ سال گذشته میلیون‌ها نفر از کشورهای اسلامی پا شدند، رفتند کشورهای (غربی مقیم شدند) اما ۲۰ نفر هم از آنجا، (کشورهای غربی) با نانشند (بیابند) به کشورهای اسلامی (مقیم شوند).» آمارهای عینی، همین واقعیت بیرونی را تایید می‌کند، اما ببینید من و به یقین جمع زیادی از خانواده هنرهای تجسمی ایران چقدر خوشبختیم که از این عده بسیار قبلی که غرب را ترک کرده و زندگی در ایران را برگزیده‌اند نو نفر را می‌شناسیم		

«گیزلا و ارگا سینیایی»، مجارستان و «هانس ورنر آلبک»، آلمان را ترک کردند و همسایه من و شما شدند؛ اتفاقاً هر دو قریب به ۴۰ سال است ایرانی شده‌اند. چند روز گذشته به دیدار جناب «آلبک» در گالری «شکوه» رفتم، لایه‌لای گفت‌وگو‌های منوجه شدم ایشان با وجود ۴۰ سال حضور مستمر در ایران هنوز هم مجبور است هر سال اقامتش در کشورمان را تمدید کند و اجازه ندارد در پی مسافرت‌های خارجی، بیشتر از سه ماه خارج از ایران بماند و گرنه مجوز اقامتش لغو می‌شود. افتخار آشنایی با خلم «گیزلا» را از سالیان قبل‌تر دارم. خوندنده چنین سترونی محرم‌تر از آن است که نداند قدمی و نه حتی قلمی در جهت ستایش از این بانوی فرهیخته و مهربان برداشته نشده است.

گیزلا و آلبک، ایرانی‌تر از بسیاری از ایرانی‌هایند؛ از سبب ایران تخت جمشیدش، اصفهان و شیرازش و شمال و جنوبش، طعم و لذتی دارد که زاییده ایران، درست و حسابی در کش نمی‌کند، گویا باید از بیرون نگاهش کنی تا جلال و جبروتش را درک نمای (سفرنامه‌های کهن خارجی‌ها به ایران مصداق بارز این معادست). گیزلا و آلبک‌به جای‌جای ایران سفر کرده‌اند، حافظ و مولوی و سعدی را بیشتر از من نوعی می‌شناسند و کشف و شهودشان در کل‌مرغ‌های میناتور و کشتی‌های مساجد اصفهان دامنه‌دار است. تلاش هنری آنها کار دل است، نه منتی دارندهٔ انتظار، اما بی‌تعارف، من از خودمان در حیرتم، راستی عجیب و غریب نیست از این میهمانی که ۴۰ سال است همخانه، همسایه، هم‌شهری و هموطن ما هستند تقدیر نکرده‌ایم؟

در روزهایی که دست به دست داده‌اند از ایرانی تعریف ناروایی بسازند، نقاشی‌های گیزلا و آلبک یک سند از روح بزرگ ایران است اما هیچ‌گاه هیچ دستگاه فرهنگی (که خدا را شکر شمارش‌شان از گفتنی‌ها دست هم بیشتر است) مثلاً در صدد انتشار کاتالوژی از آثار آنها بر نیامده‌اند تا آن را در جوامع هنری‌زادگان این هنرمندان توزیع نمایند! پیش از نگارش این یادداشت این سؤزه را با استادی بزرگوار در دل می‌کردم، می‌گفت مطمئناً گیزلا و آلبک گلابه‌ای به دل ندارند، زیرا می‌بینند دستگاه‌های مختلف فرهنگی برای هنرمندان ایرانی کاری نمی‌کنند چه رسد به هنرمندان مهاجر؛ لابد دیگر تا حالا آنها هم می‌دانند این بی‌اعتنایی‌های مسوولان نه از سر کینه که اقتضای طبیعت‌شان است.



عکس: شرق

مستمر پیگیری می‌کنم و گاهی زودتر از آلمانی‌ها با خیرم که در آنجا چه می‌گذرد. این آنالین بون خبری من، حتی گاهی «شهرزاد» را هم از کوره بدر می‌برد (خنده). همیشه به این پدیده‌های اجتماعی فکر می‌کنم و گاهی برخی از آنها به عنوان سؤزه یک اثر هنری در من پیدا می‌شود. مثلاً وقتی می‌بینم که در ایران مردم بی‌رویه آب را هدر می‌دهند و برای قطرات آب، ارزش واقعی قابل نیستند آن تابلویی را ساختم که در آن دریا در حصری گرفتار شده و ماهی بر پهنه خشکی نظاره‌گر آب است.

✎ درباره تابلوی مشهورتان که پرچم ایران و آلمان را در آن نقاشی کرده‌اید توضیح دهید. ایده آن از کجا آمد؟

بله، حتی آقای «صداقت جباری» که در افتتاحیه نمایشگاه در گالری شکوه به دیدارم آمد هم از این تابلو بسیار تعریف کرد و البته اسایتید دیگر. این تابلو را در طی گفت‌وگوها با دوستام در سفارت آلمان به ذهنم خطور کرد تا نقاشی کنم. جای چنین اثری در سفارت خالی بود؛ اثری که بر پیوندهای فراوان فرهنگی و هنری دو کشور تاکید دارد. در این تابلو هم گنبدهای مساجد هست، هم قوس‌های محراب‌های کلیسا، هم پنجره‌های ارسی ایرانی هست و هم خطوط قاطع آلمانی و بازهم شاخه‌های رنگی برآمده از فرهنگ این دو سرزمین در کل اثر جریان دارد. ممکن است این اثر به سفارت آلمان در ایران منتقل شود و در آنجا روی دیوار نصب شود.

✎ توجه‌تان به آثار هنری قدیمی ایران در نقاشی‌ها بسیار قابل ملاحظه است...
من عاشق این میراث فرهنگی تاریخی ایران هستم. اینها سرمایه‌های جلودنی بشر امروزند و من با نقاشی‌هایم، البته به سهم خودم تلاش می‌کنم هم آنها را ماندگار نگاه دارم و هم این نکته را به همه یادآور شوم که باید از این میراث معنوی مراقبت بیشتری صورت گیرد. هر معاصر ایران بسیار پیشرو و خوب‌است اما اصل کار و ریشه آن از قدیم‌ها و هنر دو، سه هزار ساله ایران می‌آید. همه فکر من این است که برای ماندگار ماندن این سرمایه بزرگ کاری کنیم.

✎ شما هفت، هشت نمایشگاه در کشور آلمان برگزار کردید، نظر آنرا می‌دانید. ها در مورد آثارتان چیست؟

برای آنها هم این همپوشانی‌های فرهنگی میان دو کشور جلب نظر می‌کند. راستش آنها را از این همه رنگ که در بوم‌هایم استفاده می‌کنم بسیار ذوق زده می‌شوند و می‌پرسند آنها را از کجا می‌آوری و من می‌گویم ایران سرزمینی است که همیشه افتاب دارد و این آفتاب رنگ‌های بسیار متنوعی می‌آید.

✎ می‌دانیم که نماینده انجمن حافظ‌شناسی هامبورگ در ایران هستید. لطفاً در این‌باره توضیح دهید؟

این انجمن به همت ایرانی‌ها و آلمانی‌ها در هامبورگ شکل گرفته و شاید زمینه فکری‌اش از «گوته» فیلسوف بزرگ آلمانی آمده باشد که حافظ را به اروپا معرفی کرد و گفت این شاعر بزرگ ایرانی ۶۰۰ سال پیش حرف‌های مرا زده است. انجمن مزبور در این چندساله فعالیت‌های مختلفی در زمینه تبادل‌های فرهنگی میان دو کشور انجام داده، مثلاً یک‌بار جناب صداقت جباری برای برپایی یک کارگاه تخصصی به آنجا سفر کرد و اخیراً یک بانوی آلمانی که در زمینه «کالیگرافی» فعال است به همراه من در کتبله‌های ملی ایران یک نمایشگاه برگزار کردیم. انجمن حافظ‌شناسی هامبورگ در پی آن است که به این آموذش‌های هنری حجم و سرعت بیشتری ببخشد و در همین راستا مر به عنوان نماینده می‌گیرم اما این‌اشکال هندسی خلاصه‌شده آلمان‌های معماری ایرانی و آلمانی اثری است. دقت کنید هر یک از این مثلث‌ها و مربع را از یک برشی از گنبد و محرابی در مسجد و کلیسا الهام گرفته‌ام یا توالیته‌های رنگ‌های آثارم از آبی فیروزه‌ای ایرانی یا قرمز خاص آلمانی می‌آیند. به هر روی تلاش کرده‌ام آبستره بیان‌گرایی در زمینه رونمایی از نزدیکی‌های فرهنگی ایران و آلمان روی بوم‌هایم نشان دهم.

✎ و در آثار سورت‌تال طنز و حتی گاهی شوخی هم جریان دارد. چه بسا برخی از این نقاشی‌های سورت‌تال شما به طرحی کاریکاتوری نزدیک می‌شوند که می‌توان آن را در مطبوعات هم به چاپ رساند. سؤزه این آثار سورت‌تال از کجا می‌آید؟
من به سبایل پیرامونی و اتفاقات اجتماعی بسیار دقت می‌کنم. اخبار روز را به طور

این سرزمینی را که دوست دارم پیشرفت کند. حتی وقتی می‌بینم این روزها تکنسین‌های ایرانی به اروپا و آمریکا مهاجرت می‌کنند، عصبانی می‌شوم و به آنها می‌گویم پس چه کسی می‌خواهد ایران را بسازد. به آرن سباستین پسر، که این روزها در برلین تحصیل می‌کند، گفته‌ام برو تخصصت را بگیر و بیا به این کشور مهربان کمک کن. اینجا بیش از هر چیزی به نیروی انسانی ماهر نیاز دارد.

✎ و در ایران نقاشی شدید؟

بله، اما من از کودکی عاشق نقاشی بودم و حتی در دوران تحصیل تجربه‌های پرآکنده‌ای در زمینه هنر داشتم؛ اما نقاشی حرف‌های را در ایران و به شکل خودآموخته فراگرفتم و اینجا اولین نمایشگاه‌هایم را برپا کردم. در سال‌های آغازین حضور در ایران به‌خصوص عصرها، فراغت زیادی داشتم و تمایل دیرینه‌ام برای روی‌آوری به کار هنری بیدار شد. در آن سال‌ها با بسیاری از هنرمندان ایرانی آشنا شدم و با آنها رفت‌وآمد خانوادگی هم پیدا کردم. اساتیدی مثل علی‌اکبر صادقی، عباس کاتوزیان و ... حتی از بسیاری از آنها آثار هنری متعددی می‌خریدم. مثلاً فکر کنم حدود ۲۰ اثر از علی‌اکبر صادقی خریدم یا ۲۰-۱۰ تابلو از آیدین آغداشلوو... در این آموشدنها از نزدیک کار هنرمندان را مشاهده می‌کردم و با فرآیندهای مختلف خلق آثار هنری توسط هر یک از آنها آشنا می‌شدم اما با این تجربه‌های دیداری، من کار خودم را انجام دادم و سعی کردم به نقاشی‌هایی برسم که خاص خود من باشد. برایم مهم بود که در آثارم این وجهه آلمانی و ایرانی بودنم، خود را به وضوح نشان دهن؛ بد را این به شهادت کارهایی که از من به نمایش درآمده حتی همین آثاری که در اولین روزهای بهمن‌ماه ۹۱ در گالری «شکوه» روی دیوار بود، نقاشی‌هایی ساختم که امضای «آلبک» را در خود مستتر دارد و شاید مخاطب حتی بدون خواندن امضای پای تابلو هم متوجه شود این اثر به من تعلق دارد.

✎ آثارتان همیشه در قالب دو سبک آبستره و سورت‌تال خلق می‌شود، نقاشی را با چه سبکی آغاز کردید؟

با سورتالیسم آغاز کردم اما در ادامه راه به نوعی از آبستره رسیدم که به گمانم مختص من است و با آبستره‌های دیگر نقاشان ایرانی تفاوت قاضی دارد.

 	 	
همیشه به این پدیده‌های اجتماعی فکر می‌کنم و گاهی برخی از آنها به عنوان سؤزه یک اثر هنری در من پیدا می‌شود. مثلاً وقتی می‌بینم که در ایران مردم بی‌رویه آب را هدر می‌دهند و برای قطرات آب، ارزش واقعی قابل نیستند آن تابلویی را ساختم که در آن دریا در حصری گرفتار شده و ماهی بر پهنه خشکی نظاره‌گر آب است		

✎ بله، آبستره‌های شما بسیار منظم و مرتبند، نه از رنگ‌گذاری دوکونیگ خبری هست و نه از اکشن پینتینگ‌های جکسون پولاک، شما واقعاً آبستره‌های ریاضی‌واری را نقاشی می‌کنید که گویا از نظم ذاتی یک آلمانی می‌آید.

همینطور است. خیلی از اساتید وقتی آبستره‌های مرا می‌بینند، می‌گویند معلوم است مال یک مهندس است؛ البته من از ایده‌های مختلف در تاریخ هنر بهره‌های معنوی می‌گیرم اما این‌اشکال هندسی خلاصه‌شده آلمان‌های معماری ایرانی و آلمانی اثری است. دقت کنید هر یک از این مثلث‌ها و مربع را از یک برشی از گنبد و محرابی در مسجد و کلیسا الهام گرفته‌ام یا توالیته‌های رنگ‌های آثارم از آبی فیروزه‌ای ایرانی یا قرمز خاص آلمانی می‌آیند. به هر روی تلاش کرده‌ام آبستره بیان‌گرایی در زمینه رونمایی از نزدیکی‌های فرهنگی ایران و آلمان روی بوم‌هایم نشان دهم.

✎ و در آثار سورت‌تال طنز و حتی گاهی شوخی هم جریان دارد. چه بسا برخی از این نقاشی‌های سورت‌تال شما به طرحی کاریکاتوری نزدیک می‌شوند که می‌توان آن را در مطبوعات هم به چاپ رساند. سؤزه این آثار سورت‌تال از کجا می‌آید؟
من به سبایل پیرامونی و اتفاقات اجتماعی بسیار دقت می‌کنم. اخبار روز را به طور

هنرمند آلمانی ۴۰ سال است در ایران ماندگار شده. همین خبر بهترین سؤزه و معما برای یک گفت‌وگوست. مهندس «هانس ورنر آلبک» متولد۱۹۳۹ ویتسبورگ آلمان، چهاردهه است که ایران را برای زندگی برگزیده و اینک به عنوان نقاشی، ایرانی – آلمانی در جامعه هنری‌مان نامی برای خود دست‌وپا کرده است. فارسی را بسیار شیرین تکلم می‌کند و این جذابیت مصاحبه با او را دوچندان می‌کند. مصاحبه‌ای که بی‌گمان بدون ویرایش‌های مناسب «شهرزاد راد»، همسرش، محال است در خور توجه از آب درآید. آلبک می‌گوید در ایران بزرگ شده است و در ۷۴ سالگی بخش زیادی از عمرش را اینجا گذرانده تا آلمان و با حسرت این نکته را هم یادآوری می‌کند که هنوز هم مجبور است هر سال اقامتش را در ایران تمدید کند؛ با او در اولین روز بهمن‌ماه در گالری شکوه با همراهی همسرش گفت‌وگویی انجام دادیم که از دغدغه‌هایش درباره ایران گرفته تا ویژگی‌های آثار هنری او را در برمی‌گیرد.

✎ شاید بدیهی‌ترین سوال برای آغاز این مصاحبه این باشد که چه شد در ایران ماندید؟

پیش از انقلاب حوالی ۲۶ و ۲۷ سالگی‌ام به‌عنوان مهندس الکترونیک کارخانه «گروندیک» آلمان به تهران سفر کردم و بعد از چندی مدیر این کارخانه شدم، انقلاب که شد به طبع، سفارت بارها توصیه کرد که تهران را ترک کنم اما من دل بستگی خاصی به ایران پیدا کرده بودم. به مدیران وقت ایرانی گفتم مهندسان جوان ایرانی مونتاژ تلویزیون را یاد گرفتند و اگر به وجود من نیازی ندارند می‌توانم از اینجا بروم اما آنها هم از ماندن من استقبال کردند و من هم راستش از خدایم بود تا در این کشوری که شاخه اصلی‌اش مهربانی مردمش است بمال شوم. سال ۱۳۶۰ با شهرزاد راد، همسر مهربانم آشنا شدم و ازدواج کردم و دلایلم برای ماندن تکمیل شد. حتی در همین سال گروندیک بر مرگ آقای گروندیک تعطیل شد اما من بازهم ترجیح دادم میان آلمان و ایران. ایران را انتخاب کنم، البته بعد از تعطیلی کارخانه، من به عنوان مشاور آقای «کنتر اسلامی» در وزارت پست و تلگراف و تلفن در دولت «مهندس بارزگان» مشغول به کار شدم و سپس به عنوان نماینده یک شرکت آلمانی دیگر به نام «الپورز» فعالیت می‌کردم. شرکتی که به آقایی به اسم «کراک» تعلق داشت و او و همسرش که هر دو آلمانی بودند به شدت به فرهنگ ایران علاقه داشتند و حتی فارسی را به خوبی صحبت می‌کردند و از همین‌رو نام شرکت‌شان را با الهام از کوه البرز، البروز نامگذاری کردند، اما آنها از آنجا که تبعه آلمان بودند مجبور به ترک ایران شدند. بدیهی است که من به واسطه همسر ایرانی‌ام نتوانستم در اینجا اقامت گیرم، هر چند که بعد از گذشت ۴۰ سال هنوز هم باید هر سال اقامتم را تمدید کنم.

✎ انتخاب ایران میان دو راهی ایران و آلمان جالب است به‌خصوص اینکه ما در این سال‌ها جنگی هشت ساله و تمام‌عیار را پشت سر گذاشتیم...

بله من همه سال‌های جنگ اینجا ماندم، حتی وقتی «آرن سباستین» پسر،م تحصیلاتش را در مدرسه آلمانی‌ها در تهران پشت سر گذاشت و مجبور بود برای ادامه تحصیل به آلمان عزیمت کند، شهرزاد خانم با او رفت و من در تهران ماندم. من ایران را دوست دارم و انتخاب ایران در دو گزینه زادگاهم و محل سکونتم گویای عشقم به این سرزمین است. ایران کشور بسیار بافرهنگ و کهنی است که اتفاقاً از منظر خاستگاه هویتی قریب‌ت‌های بسیاری با آلمان دارد. به هر حال همه می‌دانند که نژاد این دو سرزمین از نسل آریایی‌هاست و همین نکته کافی است تا مشابهِت‌های ایران دو ملت را عیان‌تر کند. من در ایران مردمان مهربانی دیدم‌ام که در مواقع حساس و خطرناک زندگی به کمک شتافتند. مثلاً وقتی در خیابان تصادف می‌کنی در ایران یکی هست که به داتد برسد، چنین رفتارهای اجتماعی در آلمان کم‌یاب است، ایران از منظر آب و هوای جغرافیایی هم زیباتر است، اینجا آفتاب همیشه وسط آسمان است، گویر، کوه، دریا، جنگل و ... همه اقلیم‌ها زیر آسمان ایران جمع است. با همه این واقعیت‌های بیرونی، باید شاخصه‌های مهم فرهنگی ایران را نیز در نظر داشت. کلفی است سری به مساجد اصفهان یا حافظیه شیراز؛ بزنید تا یک هویت دیرپای فرهنگی همه وجودتان را تسخیر کند... بله مرا عشق در ایران ماندگار کرد. عشق به خلوقادام و سرزمین و مردمان مهربان ایران. من اینجا ماندم تا کمک کنم

پوستر در دنیای امروز بسان یک رسانه عمل می‌کند. رسانه‌ای که با وجود حضور رسانه‌های دیجیتال مدرن هیچ‌گاه از اهمیت آن کاسته نشده است. شاید پوستر در ایران جایگاهی مانند دیگر کشورهای صاحب سبک در این رشته نداشته باشد اما به هر شکل کارکرد آن طی پنجاه سال اخیر روندی روبه رشد را طی می‌کند. به گونه‌ای که امروزه می‌توان پوسترهای هنرمندان را بر در و دیوار شهر دید و تحت تاثیر آن قرار گرفت. انواع پوسترهای تجاری و فرهنگی نمونه‌هایی از این دست هستند. در میان پوسترهای فرهنگی، پوستر تئاتر یکی از جدی‌ترین‌های این عرصه است. در تایید این ادعا همین کافی است که ببانید چند سالی است که طراحان پوستر دارای یک انجمن تخصصی هستند و در حد توان خود سعی در انسجام بیشتر این شاخه از هنر گرافیک را دارند؛ شاید تعداد پوسترهای تئاتر در یک دوره زمانی یک‌ساله در قیاس با دیگر شاخه‌ها بسیار اندک باشند (به تعداد اجرهای اندک تئاتر). اما کیفیت این آثار به سبب نوع مخاطبان آن، که عمدتاً اقشار فرهیخته و هنرمند جامعه هستند دارای کیفیتی بالا است. در این بین تمامی اجرهای سال از یک طرف و اجرهای جشنواره تئاتر فجر که تنها جشنواره پاینده تئاتر در ایران است در طرف دیگر قرار